



یک هندی حامل چوب بامبو در تخت جمشید

داریوش اکبرزاده^۱

نوع مقاله: پژوهشی؛ صص: ۱۴۱ - ۱۳۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۱
شناسه دیجیتال (DOI): 10.30699/PJAS.5.17.133

چکیده

بی‌گمان تخت جمشید یکی از مهم‌ترین محوطه‌های باستان‌شناسی جهان است. از سده پیش تاکنون، کارهای علمی فراوانی درباره این محوطه به چاپ رسیده است. با وجود این، مقاله حاضر به موضوعی کوچک و نو، آن هم درباره ابزار روی شانه‌های یکی از هندیان از گروه فرستادگان هند در کاخ آپادانا داریوش بزرگ می‌پردازد. این تصویر بر روی پلکان شرقی (نیز پلکان شمالی با آسیب دیدگی) به خوبی دیده می‌شود. نگارنده برخلاف تمام پژوهش‌های پیشین که این ابزار را «ترازو» نامیده‌اند، باور دارد که این ابزار صرفاً یک «چوب بامبوی هندی» است. واقعیت این است که در موضوع عنوان این مقاله، نمی‌توان به پژوهشی نقادی در یک صد سال گذشته تاکنون ارجاعی داد. دانشی پیشینیان چون «شاپور شهبازی (ایران)» به پیروی از «اشمیت»، ابزار موجود بر روی شانه آن هندی در نقش خراج‌گزاران را «ترازو» تصور کرده‌اند. افزون‌تر، مهم‌ترین پرسش این است که، آیا ابزار موجود بر روی شانه هندی نگارنده شده در تخت جمشید، به شکل ترازوهای شناخته شده جهان باستان همانند است؟ آیا دو سر انتهایی چوب (روی شانه) در اتصال به سیدهای آویزان (دو سوی)، نیازمند نوعی چفت و بست نیست؟ با وجود این، «بامبو» یکی از پرکاربردترین ابزارها در جابه‌جایی وسایل و اسباب شخصی در زندگی روزمره هندیان بوده است و افزون بر آن، این چوب در آئین‌های هندوئیسم چون حمل «آب مقدس گنگ» نیز جایگاهی خاص دارد. از این روی و در این مقاله، نگارنده با توجه به جایگاه خاص چوب منعطف بامبو در پیشینه فرهنگی هند از کاربردهای روزانه تا باورهای دینی، دیدگاه ترازو بودن این ابزار را به چالش می‌کشد. برای این بررسی، با دریافت عکسی از مدیریت مجموعه تخت جمشید از یک سو، بررسی کارهای ارزشمند پیشین از سوی دیگر، با تمرکز بر رسوم کهن سال و منابع نوشتاری هندی تلاش شده است تا نتیجه‌گیری روشنی، پیش‌روی خوانندگان قرار گیرد.

کلیدواژگان: تخت جمشید، آپادانا، هند، چوب بامبو.

۱. دانشیار گروه زبان‌های باستانی و متون کهن، پژوهشکده زبان‌شناسی، کتیبه و متون پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران.

مقدمه

بی‌گمان تخت جمشید یکی از شناخته‌شده‌ترین محوطه‌های تاریخی-باستان‌شناختی جهان است. تخت جمشید یا اقامتگاه‌های شاهان پارس، یادآور شکوه هنر و معماری ایران باستان است. ویرانه‌های کاخ‌های هخامنشی در تخت جمشید از اعتبار و اهمیت بی‌مانندی در نزد ایرانیان برخوردار بوده است؛ با وجود این، «پرسپولیس» واژه‌ای یونانی است که در زبان فارسی «تخت جمشید» نامیده شده و با نام -آرمان‌شاه ایران باستان- یعنی «جمشید» (Akbarzadeh, 2014: 36) گره خورده است. این درهم‌تنیدگی بسیار معنادار است، گرچه کران و زمان دقیق آن بر ما آشکار نیست.^۱ تخت جمشید در ۶ کیلومتری شمال شرق شهر شیراز و در دشت مرودشت واقع شده است؛ در پیرامون آن نیز میراث پرافتخار هخامنشی تا ساسانی بر کوه‌ها و دره‌ها پرتوافکن است. در این موضوع بسیار گفته و نوشته شده است.^۲ این بارگاه باشکوه ملیتی، به سال ۱۹۷۹ م.، در فهرست آثار جهانی یونسکو به ثبت رسیده است.

پیداست که قدیمی‌ترین توصیف از تخت جمشید به گزارش «دیودوروس سیکولوس» یونانی (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۳۰) برمی‌گردد. پیدایی «اسکندر گجستک» در شرق، سرفصلی مهم در گزارش‌های این چینی بوده است. علاوه بر آن در سنگ‌نبشته «شاپورسکان‌شاه» (اکبرزاده و طاووسی، ۱۳۸۵: ۱۵۴)، او در مسیر رفتن به سگستان، در این شناسنامه هویتی، نان خورده و از این مکان نیاکانی خود به‌عنوان «صد ستون» نام برده است. آشکار نیست که منظور آن شاه ساسانی، تنها همان «کاخ صد ستون» معروف یا کل محوطه بوده است. هم‌چنین جغرافی دانان ایرانی نخستین سده‌های اسلامی چون: «مسعودی»، «ابن بلخی»، «مقدسی» و... نیز اشاره‌های معناداری به یادگار منسوب به «شاه جمشید» در فارس کرده‌اند.^۳

از اواخر روزگار قاجار، غربی‌ها به کاوش و مطالعه در این محوطه علاقه نشان دادند. «شاپورشهبازی» (Online, 2009) به فهرستی از این افراد ارجاع داده است؛ «علی سامی» (۱۳۸۹) و دیگران نیز همین کار را انجام داده‌اند. از میان کارهای درخشان غربی‌ها از یک صد سال گذشته تاکنون می‌توان به شاهکارهای بسیاری چون پژوهش‌های «اشمیت» (1953; 1957; 1970) مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو، «هرتسفلد» (1941)، «کرفت» (ر. ک. به: اشمیت)، «استروناخ» (کاوش در پاسارگاد: ۱۹۶۱-۱۹۶۳)، مؤسسه «ایزمیائو»^۴ ایتالیا تا به کتاب اخیر امپراتوری هخامنشی از «پیر بریان» (۱۳۸۱)^۵، (مورخ شناخته‌شده این دوره) ارجاع داد. در ایران نیز از «عیسی بهنام» (۱۳۱۸ کاوش)، «محمدتقی مصطفوی» (۱۳۳۰) و شاپورشهبازی (۱۳۵۵ و مکرر) می‌توان نام برد. واقعیت این است که کمتر پژوهشی در موضوع پژوهش‌های ایران‌شناسی و شرق‌شناسی می‌توان یافت که در آن‌ها اشاره و ارجاعی به تخت جمشید نشده باشد. تخت جمشید، این موزه بزرگ تاریخ، هنر، فرهنگ و سیاست، بارها و بارها از زوایای مختلف مورد بررسی و پژوهش بوده است. نقوش موجود، سنگ‌نبشته‌ها، کاخ‌ها، هنر، موقعیت، دلایل ایجاد، میراث فرهنگ‌های مختلف و... همگی بارها موضوع پژوهش بوده‌اند. با وجود این، موضوع مقاله حاضر، به تکرار مکررات محدود نمی‌شود و به موضوعی بسیار خاص متمرکز خواهد شد. موضوع این مقاله به تصویر یکی از هندیان باج‌گزار-هدیه‌آور در کاخ آپادانای تخت جمشید اشاره دارد.

با این‌وصف، موضوع این مقاله به مطالعه یک بخش کوچک از میراث با شکوه برجای مانده هخامنشی در تخت جمشید می‌پردازد. نگارنده در این نوشتار، به ابزار روی شانه یکی از افراد گروه نمایندگان هند در کاخ آپادانا در تخت جمشید (پلکان شرقی)، تمرکز خواهد نمود. این مقاله صرفاً به بررسی و تحلیل آن ابزار می‌پردازد تا ضمن بیان دیدگاهی نو، پژوهش‌های پیشین نیز مورد واکاوی قرار گیرد. برای بررسی این موضوع، داده‌های باستان‌شناختی در کنار متن‌شناسی و نیز توجه به میراث هنری هند موردتوجه بوده است.

پرسش‌ها و فرضیات پژوهش: مهم‌ترین پرسش این است که آیا شکل ابزار برروی شانه هندی به تصویررفته در تخت جمشید به یک ترازو همانند است؟ در صورت پذیرش این شکل به عنوان ترازو، آیا دو سر انتهایی چوب (روی شانه) متصل به سبدها، نیازمند نوعی چفت و بست نیست؟ از این‌روی، با توجه به عدم همانندی تصویر این ابزار با شکل‌های ترازوهای شناخته شده در جهان باستان، «فرضیه هندی بودن این ابزار» بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ آنجا که میراث مکتوب (متون هندی) و نیز هنر کهنیک هندی، می‌تواند پاسخی دقیق‌تر به پرسش‌های مطرح شده، ارائه داد.

روش پژوهش: نگارنده پیش‌تر از تخت جمشید برای این موضوع بازدید داشته است؛ بارها این نقش را با دقت واکاویده و با کارمندان مجموعه تخت جمشید نیز گفت‌وگو کرده است. کارشناسان مسئول در تخت جمشید نیز از این ابزار، تصور ترازو دارند که ناشی از پیشینه کارهای علمی گذشته است؛ از این‌روی، در این مقاله با دریافت عکسی از مدیریت مجموعه تخت جمشید، نیز مطالعه تمامی پژوهش‌های پیشین و البته تمرکز بر رسوم کهن سال و منابع نوشتاری هندی تلاش شده است تا نتیجه‌گیری قابل‌قبولی به خوانندگان عرضه شود.

پیشینه پژوهش

واقعیت این است که اگر تمامی کارهای درخشان و صد البته فراوان یک سده گذشته را جمع‌آوری و بررسی نماییم، در موضوع عنوان این مقاله هیچ ردی یافت نخواهد شد. به‌گمانی، بزرگی و شکوه تخت جمشید و تمرکز بر شاهکارهای موجود از یک سو، عدم آگاهی به فرهنگ و سنت‌های هندی و یا بهتر است بگوییم - عدم آگاهی و اشراف به متون کهن هندی - از سوی دیگر، بهانه این ادعا است. از زمان چاپ گزارش‌های اشمیت (1953; 1957; 1970) تا به امروز، کمتر کسی در هندی بودن این نقوش گمان برده است (ر. ک. به: Callieri, 2004; Online; Root, 1979; تخت جمشید، ۱۳۱۸: ۳۲). با وجود این، دانشمندان ایرانی (چون: شاپور شهبازی) به پیروی از اشمیت (۱۹۵۳)، مکرر ابزار موجود برروی شانه آن هندی در نقش خراج‌گزاران را ترازو تصور کرده‌اند. «بریان» (۱۳۸۱: ۲۶۸) آشکارا در کتاب خود (امپراتوری هخامنشی) درباره آن چه ترازو نامیده می‌شود، سکوت اختیار کرده است. باستان‌شناسان از نگاه تخصصی خود و زبان‌شناسان زبان‌های ایرانی و سامی نیز از نگاه تخصصی خود به این مجموعه نگریسته‌اند. به‌گمانی پژوهشگران هندی نیز هرگز بدین موضوع دقت نکرده‌اند.

بحث و تحلیل

در پلکان شرقی (و البته در پلکان شمالی با آسیب دیدگی) از کاخ آپادانای داریوش بزرگ، شماری چند از نمایندگان هند و نیز نمایندگان دیگر سرزمین‌های زیردست به تصویر درآمده‌اند. در تصویر ۱، نمایندگان هند در حال بردن یک قاطر(?) و رزم‌افزار هستند و یک نفر (سوم، از راست) نیز ابزاری همانند ترازو بر دوش دارد. در پژوهش‌های پیشین از این ابزار، که موضوع اصلی مقاله است، به عنوان «ترازو» نام برده شده است (ر. ک. به: شاپور شهبازی، ۱۳۵۵ الف: ۴۵؛ نیز همو: ۱۳۵۵ ب: سعیدی، ۱۳۷۶: ۸۴).

نگاهی به تصاویر ترازو در جهان باستان از مرزهای هلنی تا به مصر، هند و ایران (Buttner & Renn, 2016: 757) یا توصیفات برجای مانده، آشکارا گواه رد این دیدگاه است. بدیهی است که یک ترازو نیازمند یک جای دست در وسط چوب حامل و نیز دارای اتصالات محکم سبدهای دوسویه به دو سر چوب است. آشکارا چنین دسته و چفت و بست می‌تواند میان دو سبد آویزان و دو سر چوب در این تصویر^۷ دیده نمی‌شود!



تصویر ۱. گروه هندیان خراج‌گزار (عکس: سعید زنگنه)

آن چه در تصویر موجود در تخت جمشید دیده می‌شود، عبارت است از: یک چوب بلند بر روی سرتاسر شانه (مرد حمل‌کننده آن)، دو سبدهای که در انتهای هر سر چوب، بدون هیچ چفت و بستنی از آن آویزان‌اند. و علاوه بر آن دستان آن مرد، مهم‌ترین عامل نگه‌دارنگی یا کنترل این چوب متصل به سبدهای سنگین در دو سوی است. نکته مهم‌تر، خمیدگی دو سر چوب (بر روی انتهای دو شانه) به سوی پایین است که هنرمند توانمند هخامنشی بدین ترتیب دو چیز را به نمایش گذاشته است؛ نخست «انعطاف نوع چوب» و دیگر «وزن سنگین» آن چه در دو سبد است. بدیهی است که در ساختار یک ترازو (با چوب سخت و خشک) کمتر می‌توان چنین انعطافی را دید. علاوه بر آن چنین ترازویی بدون آراستگی از دسته تا چفت و بست، در هنر ایرانی (باستان) نیز هرگز گواهی نشده است. پرسش اصلی این است که این ابزار بر روی دوش نماینده هند چه نام دارد؟ آیا این یک ابزار کاملاً هندی است؟

منابع هندی و اهمیت چوب بامبو

برای پاسخ باید سراغ متون و سنت‌های کهن هندی رفت؛ زیرا این ابزار به شکل گسترده در میراث هند به نام (چوب) «بامبو» (برابر انگلیسی: Bamboo-stick) به تصویر و توضیح درآمده است. بامبو یکی از شناخته‌شده‌ترین گیاه/درختان بومی هندوستان است. این گیاه/درخت در سرتاسر کشور هند، به‌ویژه در کنار رودخانه و دره‌های حاصل‌خیز قابل دسترسی است. هندیان به صورت گسترده از چوب منعطف بامبو برای حمل بار و محصولات (سبک) بهره برده‌اند. واژه «بامبو» (Bihar) wn-, wn'kh با سغدی -Skt. Vaina.، به‌گمانی با سغدی (Apte, 2006: 27; Gharib, 2004: 408) «درخت» هندی است.

در داستان معروف هندی «شروان کومار» (Balasokulam, 2005: no. E32)، این فرزند فداکار، پدر و مادر نابینای خود را با ابزاری دقیقاً همانند آن چه در تخت جمشید تصویر شده به زیارتگاه می‌برد. نقاشی‌های بازسازی شده از آن نیز گواه توصیف متن است (هم‌چنین، قس. تصویر «برهمن دوره‌گرد»)^۸، در متن چنین آمده است: «به زمان پادشاهی داشراش شاه، پسری به نام سروان / شروان کومار می‌زیست. پدر و مادر وی پیر و نابینا بودند. او تمامی کارهای آن‌ها را انجام می‌داد؛ زیرا که آن‌ها توانا به دیدن (پیرامون خود) نبودند. روزی، پدر و مادر وی از آرزوی خود در رفتن به زیارت (حج هندو) گفتند. شروان تصمیم داشت تا به هر قیمت ممکن این رؤیای آن‌ها را برآورده کند. اما پرسش این بود که چگونه؟ او هیچ پولی برای هزینه بردن (حمل) آن‌ها به زیارت نداشت؛ بنابراین، او چوب بامبوی به دست آورد، دو سید در دو سر آن وصل کرد و پدر و مادر خود را هریک در یک سبد گذاشت و چوب را بر روی دوش خود و راه افتاد...».



تصویر ۲. شروان کومار در حال حمل والدین نایینای خود (سفر دینی) با جانمایی آن‌ها در سبدهای آویزان به چوب منعطف بامبو (Balasokulam, 2005: 32).

در داستان‌ها و سنت‌های بسیاری از هند، چوب بامبو نقش مهمی در جابه‌جایی بار دارد. هندیان با اتصال سبدهایی به یک چوب بامبوی منعطف، بارهای خود را جابه‌جا می‌کردند؛ موضوعی که هنوز نیز در گوشه‌وکنار هندوستان دیده می‌شود. هندیان در جابه‌جایی بار و وسایل خود، با بهره‌گیری از یک چوب بامبو و اتصال دو سر آن به دو سبد/کیسه، به جابه‌جایی بار خود اقدام می‌کردند/می‌کنند. چوب محکم و البته نرم (منعطف) بامبو مانع فشار زیاد روی شانه‌ها، قابلیت کنترل بهتر با دست و حمل آسان‌تر آن می‌شود. از این‌روی، این چوب ساده روی شانه‌ها فاقد هرگونه چفت و بست و دسته‌ترازومانند بوده است. دسترسی سریع و البته جایگزینی چوب بامبو (در صورت آسیب و شکستگی) نیز به دلیل فراوانی آن کمترین گواه سادگی این چوب در تصاویر است.

هم‌چنین بامبو با باورهای هندویسم (دینی) نیز به شکل گسترده‌ای گره‌خورده است و پیداست که فلوت «کریشنای» فلوت زن،^{۱۱} از چوب بامبو است. علاوه بر آن، بامبو در آئین «کنور»^{۱۲} کلیدی‌ترین نقش را دارد. بنابراین آئین، آب مقدس رودخانه «گنگ» در ظروف آویزان از دو سر یک کنور یا همان چوب بامبو به معابد مقدس «شیوا»^{۱۳} منتقل می‌شود. در آئین کنور، آنان که توانا به رفتن به گنگ مقدس نیستند نیز با استفاده از منابع آب قابل دسترس، اما در ظروف آویزان از یک چوب بامبو بر پشت، آن‌را به معابد شیوا می‌برند تا ادای دین کرده باشند.

از این‌روی نگارنده باور دارد که تصویر هندی در پلکان شرقی (و شمالی) آپادانا نیز یادآور همان سنت قدیمی حمل بار به یاری یک چوب ساده بامبو است نه بیشتر. در این تصویر نیز، نماینده هندی با بهره‌گیری از یک چوب محکم و نرم بامبو اقدام به حمل پودر/خرده‌سنگ قیمتی (زر) (ر. ک. به: شاپور شهبازی، ۱۳۸۸: ۸۲) کرده است. هنرمند توانمند هخامنشی با نشان دادن خمیدگی دو سر چوب بامبو بر روی دو شانه، به خوبی انعطاف خاص این چوب و نیز سنگینی درون مایه ظروف در سبد را یادآور شده است. بدیهی است که زردچوبه (بریان، ۱۳۸۱: ۲۶۸) به آن حجم (ظروف) نمی‌تواند چنین فشاری را بر روی شانه و دو سر چوب ایجاد نماید.



تصویر ۳. هندی بامبور با دو سبدگونه آویزان از دو سو (عکس: سعید زنگنه)

نتیجه‌گیری

در تخت جمشید در پلکان شرقی کاخ آپادانا (نیز شمالی) نگاره‌ای از نمایندگان هدیه‌آور/خراج‌گزار کشورهای مختلف به روزگار داریوش بزرگ نقش شده است. بر روی شانه یکی از نمایندگان هندی در این تصویر، ابزاری همانند ترازو دیده می‌شود. در یک سده گذشته، تقریباً تمامی دانشمندان غربی (Schmidt, 1953: 89؛ هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۷۸) و به دنبال آن‌ها، ایرانی‌ها (شاپورشه‌بازی، ۱۳۸۸: ۱۳۶، ۸۲) نیز آن را ترازو نامیده‌اند. اندک سنجشی با تصاویر برجای مانده از ترازوهای هلنیستی (Sharma & Bhardwaj, 1989: 335)، مصری و نیز ایرانی تا توصیفات متون ایرانی^{۱۳}، بر رد این دیدگاه گواهی دارد.

واقعیت این است که هندی مزبور، تنها سنت هندی خود را به دست هنرمند توانمند هخامنشی به رخ کشیده است؛ به عبارتی روشن، نه تنها ابزار روی شانه وی را نمی‌توان ترازو نامید، که این مرد هندی به سنت مرسوم خود در تخت جمشید و به بارگاه شاه ایران آمده است! آن چه در این تصویر دیده می‌شود، صرفاً یک چوب بلند، محکم، ساده و نرم بامبو است، و دو سبد ساده در انتهای دو سر این چوب، در انتهای شانه‌های آن مرد، یادآور سبدهای آویزان حمل آب متصل به چوب بامبو در «آئین گنگ-یاتری» توسط زوار است. علاوه بر آن، این چوب بامبو شناخته شده‌ترین وسیله حمل بار (شخصی) توسط هندیان بوده است. این چوب بامبو در ایران باستان، تنها در تخت جمشید و در مراسم اهدا باج/هدیه به داریوش، شاه بزرگ، خود را نشان داده است.

کاربرد بامبو در هندباستان، سوای درهم‌تنیدگی با باورهای کهن هندی (Singh, 2017: Passim)، در زندگی روزانه هندی‌ها نیز جایگاهی ویژه داشته است. بامبو، درخت بومی کشور هند است و در جای جای این کشور در کنار رودخانه‌ها یافت می‌شود؛ از این‌رو، ارزان‌ترین و در دسترس‌ترین ابزار برای حمل وسایل افراد به‌هنگام جابه‌جایی به‌شمار می‌رفته است. این سنت هنوز نیز در بخش‌هایی از کشور هند قابل رؤیت است.

هم چنین هنرمند هخامنشی با نگاشتن دقیق انعطاف خاص چوب بامبو، بر این موضوع مهرگاهی زده است؛ آنجا که خمیدگی دو سر این چوب در انتهای دو شانه آن مرد هندی، دستانی که به شکل حمال بدان چوب یاری داده است، نبود دسته در وسط چوب، نبود چفت و بست با بندهای دو سبد متصل به چوب تنها یادآور یک محصول بومی و سنت کهن یک هندی در تخت جمشید است. علاوه بر آن نمی توان نادیده گذاشت که خمیدگی دو سر انتهای چوب بامبو، گواه سنگینی درون مایه ظروف درون سبدهای در تصویر است. همان گونه که شاپور شهبازی آورده است، به گمانی درون مایه این ظروف را بتوان پودر زر یا خُرده سنگ های قیمتی ارزیابی کرد. این دیدگاه به یاری فشار روی چوب بامبو و خمیدگی آن، که دستان مرد هندی به یاری این فشار رفته است، قابل فهم می شود؛ بیداست که بخش غربی هند (به ویژه گنداره)، به روزگار داریوش بزرگ یکی از استان های شاهنشاهی هخامنشی به شمار می رفت و بیشترین خراج زر نیز به این بخش از شاهنشاهی اختصاص داشت. بخش غربی هند از دیرگاه به حصول زر از سنگ، تجارت زر و سنگ های قیمتی (قس. اهمیت تجاری تکسیلا) و نیز معابد ثروتمند معروف بوده است. هم چنین باید یادآور شد که بنابر متون هندی، پودر زر خاصیت درمانی داشته و هندیان به روزگار باستان از این محصول در درمان گری (Dube, 1991: 95) بهره می برده اند؛ البته معلوم نیست که پودر زر (اگر این دیدگاه درست باشد) موجود در ظروف در تصویر، برای پزشکی و درمان بوده باشد!

پی نوشت

۱. با وجود این، برخی دیگر از محوطه های این چینی چون «جمکران یا جمکرد» را بتوان در پیوند با نام این آرمان شاه شناخته شده متون اوستایی تا به دوره میانه و نو ارجاع داد. نگارنده تنها به عنوان یک پیشنهاد این دیدگاه را طرح که آیا نام «تخت جمشید» می تواند نامی ساختگی در آغاز دوران اسلامی به منظور پاسداشت این محوطه از دستبردهای نو مهاجمان بوده باشد؛ از این دست تغییرات معنادار (تخت سلیمان) به فراوانی می توان ارجاع داد. شاپور شهبازی (آنلاین: ۲۰۰۹) نیز این نام را به دوران اسلامی ارجاع داده است.
2. <https://oi.uchicago.edu/collections/photographic-archives/persepolis/sasanian-rock-reliefs-naqsh-i-rustam-and-naqsh-i-rajab>.
۳. «ابن بلخی» (۱۳۸۵: ۳۲) می نویسد: «جمشید اصطخر پارس را دارالملک ساخت... آنجای سرای عظیم بنا کرد از سنگ خارا...» (ر. ک. به: شاپور شهبازی: ۲۰۰۹، آنلاین)، هم چنین ر. ک. به: Nylander, 1974: 137.
4. ISMEO.
5. Pierre Briant.
۶. «ماری کخ» (۱۳۷۹: ۷۴-۷۰) بر پایه الواح به دست آمده از تخت جمشید، اطلاعاتی دقیق از حضور هندیان و نوع فعالیت آن ها در دربار داریوش بزرگ را به دست داده است.
۷. از جناب آقای دکتر فدایی، آقای سعید زنگنه (عکاس) و بخش بایگانی پایگاه میراث جهانی تخت جمشید به بهانه همکاری و ارسال عکس قدرشناسم.
8. <https://wellcomecollection.org> (online).
9. Sh/Sravan Kumar.
۱۰. «کریشنا» خدای بزرگ هندوان، خدای رحمت، مهربانی و عشق و نیز هشتمین تجلی خدای ویشنو به شمار می آید.
11. Kanwar, Kanwar-yatra.
۱۲. «شیوا» یکی از قدرتمندترین و به اصطلاح «ابرخدایان» هندوان است. این خدای پیش وادایی به ویرانگر شهرت دارد. او یکی از «خدای-سه گانگی» است که در آن «برهما» آفریننده، «ویشنو» نگه دار و «شیوا» ویرانگر به توصیف می آید.
۱۳. سنگ نبشته «کرتیر» در سرمشهد: «آن کرتیر جفت (مُثل) و آن زن به سوی خراسان (خاور) رفتند، آنجا شهریاری بر گاهی زرین نشسته و ترازویی در پیش او قرار دارد» (اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۷۷)، هم چنین ر. ک. به: بهار (بندهش) (۱۳۶۹: ۶۰-۵۹ و بسیار).

کتابنامه

- اکبرزاده، داریوش، (۱۳۸۵). سنگ نبشته های کرتیر موبدان موبد. تهران: پازینه.
- اکبرزاده، داریوش؛ و طاووسی، محمود، (۱۳۸۵). کتیبه های فارسی میانه (پهلوی ساسانی). تهران: خانه فرهیختگان هنر.
- بریان، پیر، (۱۳۸۱). امپراتوری هخامنشی. ترجمه ناهید فروغان، تهران: قطره-فرزان.

- بهار، مهرداد، (۱۳۶۹). بندهش (فرنبغ دادگی). تهران: توس.
- «تخت جمشید»، (۱۳۱۸). بی‌نا. مجله ایران امروز. سال ۱، شماره ۷ و ۸، صص: ۲۹-۴۱.
- سامی، علی، (۱۳۸۹). تمدن هخامنشی. (دو جلد)، تهران: سمت.
- سعیدی، فرخ، (۱۳۷۶). راهنمای تخت جمشید، نقش‌رستم و پاسارگاد. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- شاپور شهبازی، علیرضا، (۱۳۵۵ الف). شرح مصور تخت جمشید. شماره ۶، انتشارات بنگاه تحقیقات هخامنشی.
- شاپور شهبازی، علیرضا، (۱۳۵۵ ب). شرح مصور تخت جمشید. شیراز: بنیاد تحقیقات هخامنشی.
- شاپور شهبازی، علیرضا، (۱۳۸۸). راهنمای مستند تخت جمشید. تهران: سفیران، چاپ دوم.
- فارسنامه ابن بلخی، (۱۳۸۵). تصحیح و تحشیه گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون. تهران: اساطیر.
- قریب، بدرالزمان، (۱۳۷۴). فرهنگ سغدی (سغدی، فارسی-انگلیسی). تهران: فرهنگستان.
- ماری کخ، هاید، (۱۳۷۹). پژوهش‌های هخامنشی. ترجمه امیرحسین شالچی، تهران: آتیه.
- مصطفوی، محمدتقی، (۱۳۳۰). شرح اجمالی آثار تخت جمشید. تهران: تابان.
- هرتسفلد، ارنست، (۱۳۸۱). ایران در شرق باستان. ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Akbarzadeh, D. & Tavusi, M. (2006). *Middle Persian Inscriptions*. Tehran: Khaneh Farhikhtagan (In Persian).
- Akbarzadeh, D., (2006). *Inscriptions of Kartir the Mobed*. Tehran: Pazineh (In Persian).
- Akbarzadeh, D., (2014). "China and the Myth of Jam". *Journal of Indo-European Studies*, Vol. 42, No.1-2, Pp: 28-39.
- Apte, V. Sh., (2006). *The Student's English-Sanskrit Dictionary*. New Delhi: Motilal Banarsiass.
- Bahar, M., (1990). *Bundahishn (Franbagh-dadgi)*. Tehran: Tus (In Persian).
- Balasokulam (Hindu Dharma for kids, teachers and parents) (2005). *New Delhi: HSS*.
- Behnam, E., (1939). "Takht-e Jamshid". *Journal of Current Iran*, Ist. No. 7-8, PP. 29-41 (In Persian).
- Briant, P., (2002). *Histoire de l'Empire Perse. De Cyrus à Alexandre, Yrans*. By: N. Forughan, Tehran: Qatreh-Farzan (In Persian).
- Buttner, J. & Renn, J., (2016). "The Early History of Weighing Technology from the Perspective of a Theory of Innovation". *Journal for Ancient Studies*, No. 6. eds. G. Graßhoff and M. Meyer, Pp: 757-776.
- Callieri, F., (2004), "India (Political and Cultural Relations: Achaemenid Period)". *Encyclopaedia of Iranica*, Columbia: Columbia University, Online.
- Chicago University (website): <https://oi.uchicago.edu/collections/photographic-archives/persepolis/sasanian-rock-reliefs-naqsh-i-ruštam-and-naqsh-i-rajab>.

- Dube, R. K., (1991). "Gold Powder: Its Preparation & Application as Described in Ancient Sanskrit Texts". *Gold Bulletin*, Springer, 24/3, Pp: 95-102.
- Gharib, B., (1995). *Sogdian Glossary (Sogdian, English, Persian)*. Tehran: Farhangian (In Persian).
- Herzfeld, E., (2002). *Iran in the Ancient East*. Trans. by: H. Sana'tizadeh, Tehran: Human Studies Foundation (In Persian).
- Ibn Balkhi (2006). *Fars-nama*. Ed. by: G. le Strange and R. Nicholson, Tehran: Atharir (In Persian).
- Koch, H., (2000). *Achämeniden-Studien*. Trans. by: A. Shalchi, Tehran: Atiyeh (In Persian).
- Mustafavi, M., (1951). *A Short Explanation about Persepolis*. Tehran: Taban (In Persian).
- Nylander, C., (1974). "Biruni and Persepolis". *Acta Iranica I (Hommage Universel)*, Pp: 137-150, Leiden: Brill.
- Root, M. C., (1979). *The Kings and Kingship in Achaemenids Art* (Essay on the Creation of an Iconography of Empire), *Acta Iranica IX*. Brill.
- Saidi, F., (1997). *Handbook of the Persepolis, Naghsh-e Rostam and Pasargadae*. Tehran: ICHTO (In Persian).
- Sami, A., (2010). *Achaemenid Civilization (I-II)*. Tehran: Samt (In Persian).
- Schmidt, E., (1953; 1957; 1970). *Persepolis (I-III)*. Chicago: University of Chicago Press.
- Shahbazi, Sh, A., (2009). "Persepolis". *Encyclopaedia of Iranica*, Columbia: Columbia University, Online.
- Shapur-Shahbazi, A., (1976). *A Documentary Handbook of the Persepolis*. Shiraz: Achaemenid Research Foundation (In Persian).
- Sharma, V. L. & Bhardwaj, H. C., (1989). "Weighing in Ancient India". *Indian Journal of History of Science, NASI*, No. 24 (4), Pp: 329-336.
- Singh, V., (2017). *Uprising of the Fools: Pilgrimage as Moral Protest in Contemporary India* (South Asia in Motion). Stanford: Stanford University.